

دایپرت

فراخ شده است. و گاه باشد کسه همین آزمونهای کوچک آدمی را به دروسهای بزرگ می‌اندازد. اما من آزمون خودم را بی‌درسر بیان بردم که نه آسمان به زمین آمد و نه آب از آب تکان خورد. و حالا در عین اینکه به هیچکس توصیه نمی‌کنم که آزمون مرا تکرار کند میتوانم گواهی دهم که فضا بظاهر بازتر از آنست که بود، و مجالسی از آنگونه که من دیدم شاهدهی بر این مدعا بشمار میرفت و تعجب میکنم که روزنامه‌های ما چرا تفصیل حرفیانی را که در اینگونه مجالس مطرح میشود تمام و کمال منعکس نمی‌کنند، فضای باز سیاسی فقط شامل چند مقاله و چند نطق و خطابه یا مصاحبه در این مجله یا آن روزنامه نمیتواند باشد. این فضا باید ناظر به تشکیل گروههای سالم سیاسی غیر حزبی هم باشد. اگر چه در مجالس آنها نیز جز نطق و خطابه، یا مصاحبه چیز دیگری نمی‌گذرد، وقتی مجالس از این قبیل با شرکت مخبرین داخلی و خارجی (و قطعاً با اطلاع مستقیم یا غیر مستقیم مقامات) تشکیل میشود و هیچ‌احد از آنها با مزاحمتی یا معانعتی از کار آنها بعمل نیاید معنایش اینست که هیچ

برای اینکه به عمق و اصالت «فضای باز سیاسی» بی‌سرسه باشم این ماه مخصوصاً در دو مجلس غیر حزبی شرکت کردم. اصطلاح «غیر حزبی» شامل گروهیانی است که در خارج از حزب واحد وجود دارند. و آزمون من برای بی‌بردن به درجه «باز» بدون فضای سیاسی، آزمون «از هر» را به یادم آورد. و «از هر» (بروزن اکبر) طبق آنچه در کتابها آمده: «مردی گرد و دلسیر بود و مردی دبیر و ادیب بود و تواضعی داشت از حد بیسرون، و دانسته کارها کردی که هر زمان از آن بخندیدی، و از آن حکایتها که درباره او گفته‌اند یکی آنکه روزی او انگشت بر حلقه دری کرده بود و انگشت آماس کرده و جریحه‌دار شده بود. آهنگری بی‌آوردند و انگشت او بیرون آوردند. دیگر روز همان جا نشست بز دست در حلقه کرد و انگشتش در حلقه‌بماند، گفتند چرا چنین کردی؟ گفت همین خواستم بدانم که فراخ شده است یا نه» (۱) ظاهراً من هم می‌خواستم بدانم که در چه سیاست چقدر

در این شماره:

دکتر مهدی پرهام	راپرت
دکتر اسلامی ندوشن	سکه آزادی
دکتر احسان نراقی	ذکر مناقب حقوق بشر
ترجمه: دکتر نوشین ترکیان	شرق و علوم اجتماعی غرب
حسن شایگان	کشورهای اوبک پس از بلارقتن قیمت نفت
بی‌بی بانو	زمین از حجت خالی نمی‌ماند
محمد عزیزی	جام جهانی در جام جهان‌نما
	حدیث نقش مردی و سایه‌ای
	شعر
میهن بهرامی	دل‌باغچه
ترجمه: دکتر حسین ابوترابیان	خاطرات لیدی شیل
میرزا آقا عسگری	بررسی اصطلاح رکود در شعر امروز
	افسانه و افسون
برگردان: کیومرث پربانی	اسپانیا و امپریالیسم
	روی جلد جام جهانی در جام جهان‌نما - طرح از علی خسروی
	صفحه ۲۹ را بخوانید.

نقل مطالب این مجله با ذکر ماخذ و نام نویسنده آزاد است مواردی که خود نویسندگان مایل به نقل مقاله‌شان نیستند مستثنی است.

نگین - سال سیزدهم

شماره ۱۵۸ - تیر ماه ۲۵۳۷
صاحب امتیاز و مدیر دکتر محمود عنایت

نشانی مجله: تهران - خیابان پهلوی
روبروی کاخ مرمر
کوچه عدل - شماره ۵۲
دفتر مجله عصرها از ۶ تا ۸ باز است
تلفن ۶۴۶۴۷۹ تلفن مدیر ۶۵۲۷۰۷
اشتراک سالانه ۸۴۰ ریال

بهای اشتراک هوالی برای خارج بشرح زیر است:

آمریکا ۱۸۰۰ ریال اروپا ۱۵۰۰ ریال
● وجه اشتراک مجله را میتوانید از طریق شعب بانک ملی به حساب ۱۰۹۴ بانک ملی، تهران شعبه شکوه بنام مدیر مجله واریز فرمائید و فیش آنرا با تقاضای اشتراک از طریق پست سفارشی برای ما بفرستید

چاپ از: سازمان چاپ مارگرافیک
تلفن ۸۲۶۴۶۰ - ۸۲۶۴۵۰

تعارضی بین تشکیل آنها با قوانین و مقررات مملکتی وجود ندارد و منشاء فساد و فتنه‌ای هم نیستند اما وقتی هیچ چیز در باب اینگونه مجالس در مطبوعات بچاپ نمیرسد قبل از همه این ادعا به ثبوت میرسد که مطبوعات تحت نظارت دولت هستند و چون این ادعا لاقلاً در حال حاضر شامل مجله نگین نمیشود هیچ عیب و خطری نمی‌بینم که به اجمال هم شده از آنچه دیده‌ام ذکر می‌کنم. بخصوص که اینها، اینهایی که من دیدم نه یاغی دولت بودند نه دشمن ملت و مملکت. هیچ اهانتی یا سخن زشت و سخیفی هم نسبت به هیچ مقامی بزرگان نیاوردند فقط خواهان آن بودند که حقوق افراد در این مملکت محفوظ باشد و کسی به حریم حرمت جان و مال و آزادی مردم تجاوز نکند. کسی آنها را تهدید نکند و در منزلشان یا محل کارشان بمب نگذارد یا خلق‌الله را بخاطر اختلافی که در رویه و عقیده با سیاستهای مسلط روز دارند مورد ضرب و شتم قرار ندهد. خواهان آن بودند که کسی زندانیان را کتک نزند و دانشجویان را مضروب نکند و بدانشگاهها و مراکز آموزشی ما صدمه و لطمه‌ای نزند - نه در اینجا، نه در هیچ جای دیگر دنیا.

عرض کردم که اینها یاغی دولت نبودند و دلیل این مدعا آنستکه بعد از اینکه دیده بودند بعضی از مجریان به نظریات آنها توجه نمیکنند تقاضا کرده بودند که با رئیس دولت ملاقات کنند و رئیس دولت هم معاون خود را مامور ملاقات با ایشان کرده بود. و اگر چه این دیدار بدلائلی معلق مانده بود ولی میتوان استنباط کرد که نه دولت تشکیل گروه ایشان را غیر قانونی میداند و نه آنها با دولت و ملت سرچنگ دارند و من با حسن نیتی که در رئیس دولت سراغ دارم لاقلاً این را میدانم که ایشان مثل هر انسان آگاه و صاحب اندیشه‌ای به حفظ حیثیت خودشان بیش از من و شما علاقمندند و با قاطعیت عرض میکنم که رقت قلب و حساسیت وی کمتر از زعماء فلان گروهی که من می‌شناسم نیست. چطور ممکن است که من و شمائی که خارج از دولت هستیم و مسئولیتی نداریم و در مقابل دنیای خارج جوابگوی هیچیک از اعمال و افعالی که بدست مجریان انجام میگیرند نیستیم این را بدانیم که مثلاً حبس و تبعید خودسرانه بدست یا حمله به خوابگاه دانشجویان کار خوبی نیست یا شیخون به محل کار و کسب یا اقامت افراد و ضرب و شتم ایشان و مضروب کردن زندانیان کار صحیحی نیست ولی هیئتی که قانوناً مسئول و صاحب اختیار مملکت و کارهای مملکت هستند ندانند، و ندانند که هر چه میزان احترام و اعتقاد و تعلق خاطر دولتها به حقوق انسانی و آزادیهای سیاسی بیشتر باشد در چشم ملت‌های پیشرفته و مترقی امروز محترم تر و به عزت و اعتلاء معنوی ممتازترند.

فرض را بر این بگذاریم (و فرض محال هم محال نیست) که همه حوادثی که ذکر شد برای اداره يك مملکت اجتناب‌ناپذیر باشد. در اینصورت آنچه مورد اتفاق خردمندان است اینستکه اگر بحث و نقد درباره این حوادث را آزاد بگذاریم و لاقلاً در حدود امکان و اعتدال به کسانی که از رهگذر این حوادث صدمه دیده‌اند این فرصت را بدهیم که عقده خود را خالی کنند قطعاً از قبح حوادث بمیزان زیاد کاسته‌ایم.

بعلاوه وقتی آدمهایی با ملایمت و مسالمت زیر يك سقف گرد می‌آیند و به بحث و فحص درباره مسائل سیاسی می‌پردازند معنای عملشان اینستکه به خشونت سیاسی و شورش و عصیان معتقد نیستند و مباحثه و مذاکره و استدلال و احتجاج را بر حادثه‌آفرینی و ماجراجویی ترجیح میدهند. در اینصورت دستگاهی که مایل به حفظ نظم جامعه است باید بیدرنک از این روش استقبال کند و حتی المقدور زمینه‌ای بوجود بیاورد که سایر افراد نیز بهمین سیاق

دست به فعالیت سیاسی بزنند. وانگهی اینکه افرادی دور هم جمع شوند و اگر چه بقصد انتقاد و عیب جوئی مجلس بحث و سخنرانی علم کنند برای يك دولت مقتدر هیچ خطری نمیتواند ایجاد کند اما اینکه افرادی به حمایت دولت با چوب و چماق به چنین مجلسی بریزند و بیرو جوان و معمم و مکلا را از ضرب‌بشت خود بی‌نصیب نگذارند قطعاً عواقب نامطلوبی خواهد داشت و قضیه وقتی شورتر میشود که ما نه تنها به کسانی که مورد حمله قرار گرفته‌اند رخصت اظهار وجود و عرض شکایت ندهیم و برای حفظ ظاهر هم شده متجاوز را تنبیه نکنیم بلکه مهاجمین را مردم شرافتمندی قلمداد کنیم که اوباش را بر سر جای خود نشاندانند.

■ ■

مجلس دوم يك مجلس سیاسی نبود یا قرار نبود باشد. يك مجلس خداحافظی بود ولی حرفهای اساسی و عمومی هم در آن مطرح شد. و در این یکی هم مثل آن یکی حرف بعضی‌ها این بود که فضای سیاسی آنقدرها که میگویند «باز» نیست، و هنوز در اینجا و آنجا مردمی هستند که قنای میخورند و ملامت میکشند و زور می‌شوند و صدائی بلند نمی‌کنند. گفتم اگر این حرفها عیناً در مطبوعات روز منعکس میشد لاقلاً يك چیز به اثبات میرسید و آن اینکه اگر زور و فشار وجود دارد لاقلاً این آزادی هم هست که بگوئیم زور و فشار هست. و من معتقدم که هر دو طرف باید قدری بیش از اینها انصاف بخرج دهند. مردم باید انصاف بخرج دهند برای اینکه همیشه قدر که بدور هم جمع میشوند و میتوانند بگویند زور و فشار هست یا دمکراسی نیست لاقلاً دلیل بر این است که بیش از سابق آزادی هست، و مجریان هم باید به بیان این حقیقت انصاف دهند که هر مخالفی بدخواه و معاند مملکت و مخرب و مفتن و دشمن صلح و سلامت جامعه نیست و اصولاً مردمی چنین صبور و حلیم و قانع و سازگار که ساکنان این سرزمینند در زمانه پر آشوب کنونی کمتر سراغ میتوان کرد.

■ ■

سر میز شام یکی از ناطقان گفت ما هیچ قصد نطق و بیان نداریم و نظر خاصی هم نداریم. و این سخن را به تاکید و ابرام تکرار کرد. بیک قدری که گذشت چون ماده نطق و بیان غلیظتر شد و سخنان پر شور و حرارت بالا گرفت یاد آن لوطی افتادم که با حریمی در خلوت نشسته بود. متوجه شد که طرف خنجر می‌کمر بسته است. گفتم این خنجر برای چیست. گفت برای آنستکه اگر کسی نظر بدی در حق من داشته باشد با این خنجر هر دو چشمش را در بیاورم. لوطی دست به دعا برداشت که خدا را شکر که من نظر بدی در حق تو ندارم.

و در آن مجلس هم باز خدا را شکر که قصد نطق و بیان و نظر خاصی در میان نبود.

■ ■

یقین داشته باشید که هر چقدر بیشتر به خودی‌ها میدان بدهید که در انتقاد از معایب و نفاصی موجود داد سخن بدهند و حتی به شکایت از فقدان فرصت‌های سیاسی رجز بخوانند بازار خارجیان را بیشتر کساد کرده‌اید با دوستی که از يك روزنامه صبح به گفت و شنود آمده بود (و بنده از هر فرصتی برای ذکر جمیل آزادی استفاده میکنم و حقیقتی و بیان واقعیت را عذرخواه هر مصاحبه‌ای یا نطق و خطابه‌ای از هر تریبونی میدانم) سخن بر این سیاق رفت که فرنگیان تا ابد بر گردن ما منت گذار خواهند بود که خدمات سترک به ادبیات ما کرده‌اند و مردانی مثل راولینسون انگلیسی و جکسون آمریکائی چه همت استواری داشتند که از گرانکوه بهستان بالا رفتند و کتیبه

بیستون را برای ما خواندند حالا دیگر بالا غیرتا اجازه ندهید که آزادی و «فضای باز سیاسی» ما هم مدیون حوصله و همت ایشان باشد و آقایان این علامت و شامت را هم فردا با طعنه و کنایه نثار ما کنند که خود شما جرئت و جسارت تحصیل آزادی نداشتید. این ما بودیم که صدای شما را در بلندگوهای خود میدیدیم و آنقدر بگوش عالم و آدم خواندیم تا بالاخره این موهبت را برای شما گرفتیم. يك ایرانی که به شکایت از فقدان آزادی دست بدامن خارجی میشود شاید چندان به حیثیت ملی لطمه نمیزند که بعضی از دولتمردان جامعه، آنگاه که در توجیه فقدان آزادی ادعا می کنند که گویا هنوز مردم این دیار لایق پذیرش آزادی نشده اند.

■ ■

فعلا تا وقتی که تنور گرم است ما آرمان را می پزیم. فضای سیاسی باز است یا نیمه باز یا بسته اینقدر هست که بانک جرسی میاید و آن قید و بند سابق بردست و دهان نویسندگان نیست یا به شدت سابق نیست. فراموش نکنید که بکوقت بود که حتی ذکر کلمه «آزادی» در روزنامه های این دیار اسباب سوء تفاهم میشد و کسی نمیتوانست به آزادیخواهان صدر مشروطه درود بفرستد اما حالا دست کم به حرف هم شده میتوان از آزادی تجلیل کرد و حدیث آزادی بیان و بیان را به شکایتی یا حکایتی باز گفت که شد آنکه اهل نظر برکناره می رفتند. این ملاحظه هم که دستگاه ممکن است از مقالات و نظریات علنی افراد در باره آزادی بهره برداری کند و محیط را آزاد جا بزند بنظر بنده درست نیست و اتفاقا دستگاه آنقدر که از نوشته های غیر علنی میتواند برای اثبات آزادی بهره برداری کند از نوشته های علنی نمیتواند. یکی میگفت تازه داریم بجائی میرسیم که هفتاد سال پیش بودیم و همه این آزادیهای که فعلا به حساب رسانکار مردم واریز میشود همان هاست که در صدر مشروطه با مجاهدین و فدائیکاری مردم آزاده بدست آمد و در قالب اصول قانون اساسی تکلیف دولت و ملت را روشن کرد. باز جای شکرش باقی است که هنوز قانونی باقی است که بتوان بعضی از اصول و نصوصش را احیاء کرد و فکرش را بکنید که اگر بجای هفتاد سال پیش به صد و هفتاد سال پیش برمی گشتیم نه از تائک نشان بود و نه از تائک نشان.

مشروطیت بظاهر برای این بوجود آمده که حکومت قانون را جانشین بی نظمی و بی قانونی، و تعقل و تفکر گشته جمعی را جانشین سلیقه های خصوصی و شخصی کند. از قول مرحوم معیر الممالک خواندم که سالی ناصرالدینشاه با جماعتی به قم رفته بود. بعد از آنجا قم که میرسد اطراق میکند و ضمنا دستور نوشتن سفرنامه میدهد. صحبت از محیط دریاچه میشود و هریک از حاضران حدسی میزند. ناصرالدینشاه میگوید دورش را بیست و چهار فرسنگ بنویسید. بعد میگوید عمقش را چگونه تعیین کنیم؟ اکبرخان سیف السلطان تعظیمی میکند و میگوید قربان، با همان حسابی که دورش را تعیین کردید عمقش را هم تعیین بفرمائید!

بعهدا در همان عهد بی خبری هم به این ضرورت پی برده بودند که نباید از همه طرف راهها را به مردم مسدود کرد و ملجاء و مامن یا مغری باید باقی گذاشت که وقتی جماعت دستشان از همه جا کوتاه شد بکلی مایوس نشوند و مرجعی داشته باشند که لااقل به آن پناه ببرند اگر چه بديک درخت باشد. همان معیر الممالک نقل میکند که یکبار خبر دادند که یکی از خدمه از ترس بانوی خود به شاه عبدالعظیم پناه برده است. شاه از شنیدن خبر متأسف شد. برای اینکه اهل اندرون ملجاء نزدیکتری داشته باشد در نهان یکی از گیس سیدان دستور داد تا شهرت دهد که خواب نما شده و در خواب بهوی گفته اند که در پای چنار کهنسالی که کنار مظهر قناتی در

اندرون واقع بود اما زاده ای بنام عباسعلی مدفون است. به دستور شاه نور آن درخت نرده ای کشیدند و زیارتنامه ای هم به آن آویختند و رفته رفته چنار مزبور اعتبار و اهمیتی یافت و بست محکمی شد!

میگویند عیب دمکراسی اینست که ممکن است به هرج و مرج تبدیل شود ولی نباید از یاد برد که هرج و مرج همیشه مخلوق اختناق یا عکس العمل آن بوده است. بزرگترین منشاء هرج و مرج مجریان خودسری هستند که با قانون شکنی و بد عهدی و کج تابی عملا به مردم میاموزند که میتوان به حقوق دیگران تجاوز کرد و میتوان قانون را زیر پا گذاشت و با اینهمه از مکافات مصون بود.

سخن ارش فرورم است که هرج و مرج وقتی بوجود میاید که فرد با قدرتی که حاکم بر سر نوشت و مقدرات اوست در تعارض قرار میگیرد اما در يك جامعه آزاد از آنجا که قدرت حاکم در جهت حفظ شخصیت و رشد عقلي و فکری افراد عمل میکند هرگز بین دولت و فرد تعارضی پدید نیاید. هرج و مرج در جامعه ای بوجود میاید که آدمهای آن از ورود به مسائل عمومی منع شده اند و بناچار در چار چوب تنگ دنیای حقیر و بی افق منافع خصوصی دست و پا میزنند و جز به مسائل شخصی بد چیز دیگری فکر نمی کنند. چنین آدم هائی - بقول فرورم - از لحاظ زیست شناسی زنده اند ولی از لحاظ روحی و فکری مرده اند. درد آنها اینست که هویت خود را گم کرده اند و فقط از طریق ارقام و اعدادی که جامعه ماشینی برجبین آنها میزند خویششان را از دیگری باز می شناسند و فاجعه به این شکل تکمیل میشود که وقتی راه خلاقیت و ابراز شخصیت فرد مسدود شود آدمی در اسارت تردید و سرگشتگی با خودش بیگانه شد روح او بجانب تجاوز و تخلف و قدرت طلبی منحرف میشود و هرج و مرج زائیده چنین شرایطی است.

هرج و مرج را فقط در خیابانها نباید جستجو کرد. هرج و مرجی از این بدتر هست و آن قانون شکنی مجریان قانون و تجاوز و تخلف آنها از حدود و حقوق موضوعه و ایجاد بی نظمی بنام نظم و امنیت است. از مردم عادی و عامی و بی خبر و بی مسئولیت صدور خلافتکاری و اغیاره سازی و خودسری عجیب نیست اما از مجریان و مسئولان امور که قاعدا مراد و سرشد و سرمشق رفتار و کردار مردم بشمار میرود بعهد است که بنام قانون و نظم مرتکب همان اعمالی شوند که در قیاس با نظم و قانون صورت میگیرد. بی نظمی و افسار گسیختگی تنها در این نیست که روزنامه ها هر چه دلشان خواست بنویسند و حتی عرض و ناموس و حیثیت و شخصیت افراد را در معرض توهین و تحقیر و پرده دری قرار دهند. از این بدتر وقتی است که مجریان بقوه قهریه همین عمل را با مخالفان خود انجام دهند و خصوصی ترین حرکات و سکنات و قضایائی را که در زندگی شخصی هر انسانی ممکن است پیش بیاید و حسب حال پارساترین افراد از آن میرانست بطریق و وسائلی اعم از روزنامه و رادیو و تلویزیون بسا اوراق بی نام و نشان مصور و غیر مصور بین همگان پخش و نشر کنندو حیثیت افراد را بدین طریق مخدوش سازند. چه فرق میکند که این کار را يك روزنامه نویس فحاش و هتاک و هوچی انجام دهد یا دستگاهی که باید حافظ و حامی حقوق و شئون و شرف و شخصیت مردم باشد و قاعدتا و قانونا برای این بوجود آمده است که وقتی فردمورد تجاوز و تعرضی قرار گرفت به سرپرده قدرت و حمایت او پناه برد اما وقتی خود این مرجع منشاء تجاوز شد آنوقت باید به چه کسی پناه برد؟ مجری قانون برای این بوجود آمده است که اگر کسی در خانه مرا شکست و وارد خانه من شد من از او استمداد

کنم اما اگر خود مجری همان کار را کرد از چه کسی استمداد
کنم؟

پیش که بر آورم ز دست فسرید

هم پیش تو از دست تو میدارم داد

ما باید آرزو کنیم که هیچوقت کسانی پیدا نشوند که
بنام اجرای مقاصد دولت محل کار و سکونت اشخاص را مورد
تجاوز قرار دهند یا با چوب و چماق به مجالس ساده نطق و
خطابه‌ای که با استفاده از « فضای باز سیاسی » برپا شده بریزند
و بنام نظم مرتکب بی نظمی شوند و قبل از همه به صحت و اصالت
ادعاهای دولت لطمه بزنند. اگر می‌بینید مردم علی‌رغم اینهمه
تاکید و وعده و نوید هنوز فضای باز سیاسی را باور نمی‌کنند سبب
را باید در اعمال و افعال از این قبیل جستجو کرد بنابراین
کسانی که در دستگاه دولت منشاء اثری هستند و حفظ حرمت دولت
منوط به قول و فعل ایشان است باید کاری کنند که حیثیت
افراد بی‌شک شکل مورد تعرض قرار نگیرد و هیچوقت ضرب و
شتم و تهدید و توهین و بیب اندازی و سنک پرانی جانشین
بحث و فحص و گفت و شنود منطقی نشود. و این امکان باید برای
همه مردم فراهم باشد که وقتی در روزنامه‌ای مورد حمله
واقع میشوند یا تجاوزی به جان و مال آنها صورت می‌گیرد در
مطبوعات و مراجع قضائی طرح دعوا کنند و باید قدرت قانون
چندان باشد که هیچکس نتواند متعرض حقوق و آزادی دیگران
شود و هیچ فردی را نتوان جز بحکم قانون بازداشت کرد و مسکن
و ملاوی همه افراد اعم از کاسب و تاجر و روحانی و کارمند و
سپاهی و دانشجو از تعرض مصون باشد و یقیناً این تضاد برای
خود اولیاء دولت هم قابل قبول نیست که من و شما بنشینیم و راجع
به آزادی صحبت کنیم و در همان حال افرادی پیدا شوند که مخالفان
خود را در کوچه و خیابان بر بایند و دست و پا شکسته و آتش
و کلاه دریده در بیابان رها کنند و تازه این عمل را بنام
« حفظ فضای باز » و « دفاع از دموکراسی » انجام دهند و سخن
شاعر را در یادها زنده کنند که :

دیده در خون جگر ز غوطه

بادرحمت به چنین مشروطه!

فراموش نکنید که هیچ چیز به اندازه اختناق به رشد فساد
کمک نمیکند و معسرتن وقتی مطمئن شوند که صدا از کسی بلند
نمیشود و بدترین مفاسد در اطاقهای در بسته و سر بسته به سرور
افسون روابط خصوصی مخفی و مکتوم میماند در کار خود پیمان
میشوند و تجاوز و تعدی بالا می‌گیرد و هر صاحب قدرتی وسوسه
میشود که به حقوق عمومی دست اندازی کند و بقول صاحب
جهانگشا عدل ناپیدا و جور ظاهر، و خدیعت بیدار و حریت در خواب
و حق منهزم و باطل مظفر میشود و محرومان در سکوت و خاموشی
زمنه میکنند که :

خون خور و خامش نشین که آن دل نازک

طاعت فریاد داد خواه ندارد

قابلیت از خود نشان دهد. « (۳) »

کار معتقد است که قرن بیستم نه تنها دموکراسی همگانی را
بجای دموکراسی فردی نشاند بلکه اعتقاد به یک دولت نیرومند
و همه‌کاره را جانشین اعتقاد به یک دولت بیطرف ناظر و مسلوب
الاختیار کرد. این جلوه دیگری از همان چیزی است که
برتراند راسل آنرا « حکومت مصنوعی » نامیده است، و در بیان همین
مطلب توضیح داده است که اداره شئون زندگی یک ملت در قرن
بیستم چنان علمی شده است که جز عده‌ای از اصحاب تخصص قادر
به قبول و تعهد آن نیستند و اینها هم در صورت مصون بودن از
هر نوع مداخله و مزاحمت قادر به تحقق تکامل فنی و صنعتی یک
جامعه خواهند بود بعلاوه از نظر طرفداران حکومت مصنوعی یا
حکومت تکنیکی هر قدر علوم و فنون بشری توسعه و تکامل بیشتری
پیدا کند جامعه صنعتی بسوی ارگانیسم متشکل تری میرود و هر
قدر وحدت ارگانیک جامعه بیشتر شود بهمان اندازه میزان آزادی
فرد محدود میگردد. « (۳) »

قطع نظر از اینکه چنین حکومتی در خود غرب صنعتی

هنوز تحقق پیدا نکرده و در آمریکا و ژاپن که عالی‌ترین نمونه
جوامع صنعتی بشمار می‌روند بچشم می‌بینیم که دامنه قدرت و اختیار
دولتها روز بروز محدودتر و نقش افکار عمومی روز بروز قوی‌تر
میشود بقول « کار » تجربه دموکراسی همگانی در همین مدت کوتاه نشان
داده است که در حکومت اصحاب تخصص از آنجا که رهبران نفع خود
را در حفظ رهبری خود می‌بینند منافع آنان همان منافع توده مردم
نیست. این رهبران بجای اینکه صرفاً نمایندگان گروه خاص
خود باقی بمانند بزایه و وظائف ویژه‌ای که دارند نخست گرایش
می‌یابند تا بصورت یک حصر فکری و پس یک گروه اجتماعی جداگانه
در آیند و سلولهای یک طبقه حاکمه جدید را تشکیل دهند و بایه
گروه‌های بدتر، در طبقه حاکمه قدیمی جانی برای خود باز کنند. « (۴) »
« کار » معتقد است که با توجه به ضرورت زمان شاید درست
نیاید که جوامع صنعتی « مجدداً به دموکراسی مطلقاً سیاسی دولت
ضعیفی که تنها وظائف یک پلیس را انجام دهد » رجعت کنند ولی
برای حفظ سلامت عقلی و فکری جامعه و حل عاقلانه‌تر مسائل اجتماعی
بچاره‌ای نیست جز آنکه نظارت عامه را با وظیفه نقش جدید دولتها
تلفیق کنند. « دموکراسی همگانی مانند دموکراسی فسرده به جامعه
با فرهنگ و همچنین رهبران متعهد و با جرات نیازمند است. « (۵) »
و لااقل هم چنانکه در آمریکای و انگلیس دیدیم باید این امکان همیشه
در اختیار ملتها و مراجع دموکراتیک مبعوث آنها باقی بماند که
هر جا لغزش و فساد در مدیران جامعه دیدند قادر به عزل و تغییر
و تبدیل آنها باشند. ■ ■

نام « برتراند راسل » را بسردم و حالا بیانه‌ای دارم که از چاپ

جدید ترجمه فارسی کتاب « جهانی که من می‌شناسم » جماعتی نقل
کنم. ترجمه هر طور باشد چون حرفهای راسل پر مغز است مغنم
تواند بود :

■ ... من عقیده دارم که هر چه تظاهرات و اجتماعات
عظیم بیشتر نقصان یابد از هیستری مردم نیز بهمان نسبت کاسته
خواهد شد « (ص ۴۸) »

■ « چیز عجیبی است، جمعیت انبوهی از مردم در میدان
ترافالگار [برای استماع فرمان جنک] مجتمع میشوند تا به تصمیم
دولت مبنی بر سرکوبی و کشتار آنها با ابراز احساسات و هیجان
پاسخ گویند. (همان صفحه) »

■ تکنیک جدید لزوم تشکیلات وسیع و متمرکزی را بوجود میآورد. (ص ۵۰)

■ بزرگترین عیبی که در جهان آزاد مشاهده میکنم اینست که در جهان آزاد، آزادی وجود ندارد. (ص ۵۴)

■ من عقیده دارم که مردم بجز مواردی انگشت شمار، همه و همه از قدرت سوءاستفاده می کنند. (ص ۵۶)

■ وقتی در روسیه بودم ملاحظه کردم که نین بعنوان یک پروتزر معرفی میشد ولی گدایان کوچکی که به قوتسی لایموت نیاز داشتند در شمار خدمتگزاران پورژواری قلمداد میشدند! (ص ۵۷)

■ بهمان نسبتی که در آمریکا برای روسیه طرفدار وجود دارد بهمان نسبت هم برای آمریکا در روسیه هواخواه پیدا میشود. (ص ۵۹)

■ اگر کمونیسم و سرمایه‌داری زحمت درک این مطلب را به خود هموار کنند که هیچکدام آنها مالک جهان نخواهد شد ممکن است همان وضعی که بین مسلمان و مسیحیان برقرار گردید بوجود آید... یکمرد نابغه پیدا شد و گفت: رفقا جنک بس است چرا باهم پیمان دوستی نیندیم؟ (ص ۶۰)

■ بخاطر دارم که سلطان داهومی اجازه نداشت که چشمان خود را بسوی نقطه ثابتی خیره کند زیرا اگر سلطان چشمان خود را به نقطه‌ای میدوخت احتمال داشت در سستی که چشمان سلطان متوجه بود طوفانی بر خیزد بهمین دلیل بنابر یک قانون سلطان مجبور بود دائما دیدگان خود را به اطراف بگرداند. (ص ۶۳)

■ من تصور میکنم هیچ آئین‌نامه‌ای نمی‌بایست انتشارات نامناسب را قدغن و تحریم کند اولاً بدان دلیل که آئین‌نامه‌ها به قضاتی مغرور اجازه میدهند آثار را که دارای ارزش حقیقی می‌باشند فقط بدان دلیل که بنظر آنها زنده آمده است محکوم و مغرور سازند ثانیاً نتیجه اثر معمولی تحریم (توقیف) تحریک حس کنجکاو عمومی است و این تاثیر هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا میکند. (ص ۶۹)

■ عقیده من در هر کشور باید دو قسم پلیس وجود داشته باشد یکی برای ثابت کردن جرم و دیگری بمنظور اثبات برائت جرم. (ص ۷۶)

■ ثروتمندترین اشخاص تمام عمر را در این ترس و وحشت بسر میبرند که مبادا سرانجام کارشان به گدائی بکشد. (ص ۸۷)

■ در دفتر یکی از دوستان نوشته کوتاهی دیدم از آقای مهندس «محمد کیوان» که به تجدید خاطره یک واقعه تلخ تاریخی یعنی عهدنامه ترکمانچای اثناء شده است. آقای کیوان ضمن این شرح نوشته‌اند:

«یکصد و پنجاه سال پیش، در سال ۱۸۲۸ میلادی، دومین دوره تعرضات روسیه تزاری بکشور ما بانابونی سپاهیان مدافع

ایران پایان یافت و عهدنامه ترکمانچای بر ما تحمیل شد. روسها برابر این عهدنامه باز هم چند ولایت ایران را بخاک بسیار وسیع خود ملحق کردند و بخشی از خاک همسایه ایرا بر خلاف میل مردم آن ضمیمه کشور خود ساختند.»

آقای کیوان افزوده‌اند: «جنک دوم ایران و روس بعلت نارضایتی مردم قفقاز بالاخص مسلمانان آن دیار با اعلام جهاد از طرف علمای نجف آغاز گردید. در ابتدای امر بنابه نوشته سپهر صاحب ناسخ التواریخ سربازان ایرانی با کمک مردم دلاور دلیرانه جنگیدند و بسیاری از شهرهای از دست رفته را بساز پس گرفتند ولی بزودی روسها که کار راجدی یافتند سربازان و وسایل بیشتری وارد میدان نبرد کردند و شکست فاحشی بایرانیان وارد آوردند و علاوه بر حفظ فتوحات پیشین، شهرها و اراضی جدیدی را نیز از ما گرفتند و از آن زمان رودارس سرحد بین دو کشور شد. نتیجه قرار داد ترکمان جای فقط از دست دادن اراضی وسیعی در آن سوی رودارس نبود بلکه مبالغ هنگفتی نیز بابت خسارت جنک پرداختیم و از همه بدتر روسها با تعهد به ادامه سلطنت درخاندان عباس میرزا عملاً پادشاهان قاجار را زیر حمایت خود قرار دادند. بالاخره از روسیه آن زمان انتظاری جز این نمی‌رفت زیرا دولت تزاری همواره ب فکر کشورگشائی و توسعه خاک روسیه بزبان کشورهای همسایه بود.» نوشته از این مفصل‌تر است و برای تجدید خاطره همینقدر کافی است - و صدالبته آقای کیوان به سائقه وطن پرستی و عشق به سربلندی ایران این شرح را نوشته‌اند ولی چه خوب بود برای روزهای سیاه و تلخ و تاریک دیگری هم که یاد آور تجاوز استعمارگران آمریکائی و انگلیسی به استقلال و آزادی و حیثیات و حیثیت آزاد مردان ایرانی است مقالاتی بهمین شیوائی و همین گونه پر شور و مهیج و تکان دهنده نوشته میشد: سالروز قتل بزرگمردانی چون میرزا تقی خان امیر کبیر، سالروز مسرک مردانی که زیر بار قرارداد ۱۹۱۹ نرفتند، سالروز توقیف کشتی‌های نفتکشی که نفت ایرا نرا خریده بودند... و روزهای دیگری که یاد آور صحنه‌های تلخ دیگری از توطئه برضد استقلال ایران است و دل هر میهن پرستی را بدرد میآورد.

حواشی:

- ۱- گنجینه سخن به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا - جلد اول
- ۲- ادواردهالت کار: جامعه نو - ترجمه محسن ثلاثی (ص ۶۶)
- ۳- نگاه کنید به جهان بینی علمی - ترجمه منصور - از انتشارات دانشگاه... تهران
- ۴- جامعه نو - ص ۷۶
- ۵- همان کتاب - ص ۷۷

■ ■ مسئله دانشگاه آریامهر ظاهراً در شرف حل شدنست. لاقلاً جای خوشحالی است که طرفین موضع خشک و خشن و قهرآلود سابق را ترك کرده و از بدبینی بهخوش بینی گرائیده‌اند و حال دیگر چنان نیست که هر حرکت طرف مقابل را بصوت و بدخواهی تعبیر کنند. در بولتن دانشگاه که همیشه با شکایت و درد و دروغ از بی‌اعتنایی مسئولان بخواسته‌های اساتید سخن بود آخرین بار (چهارشنبه ۲۱ تیر) دیدم اظهار امیدواری شده بود که آقای نخست‌وزیر «با درک سریع و عمیقی که نسبت به مسائل دارند» از گوش برای بغای این دانشگاه خودداری نکنند.

خبری که بلافاصله در روزنامه‌ها آمده بود، حاکی از این بود که نخست وزیر با انحلال دانشگاه آریامهر مخالفت کرده است و این چیزی است که همه وطنخواهان از صمیم قلب آنرا تأیید میکنند. وطنخواهان میخواهند که دانشگاه آریامهر باقی بماند و نقش خود را در اعتلا و پیشرفت جامعه ایران و ایجاد یک تکنولوژی ملی و اصیل به نیکوترین وجهی ایفا کند.